

بررسی تطبیقی حکمت و خرد در اشعار امرؤ القیس و رودکی

تاریخ وصول: ۹۰/۷/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۳۰

ناصر محسنی نیا*

الهام مریمی**

چکیده

در میان ادبیات جهان، دو ادب فارسی و عربی با وجوه مشترک فراوان می‌توانند سهم به‌سزایی را در پژوهش‌های تطبیقی داشته باشند. خردورزی و عقل‌مداری و به تعبیر زیباتر حکمت، یکی از این وجوه مشترک و قابل مقایسه است. امرؤ القیس کندی سرآمد سخن‌سرایان عرب در یک کفه ترازوی این قیاس و رودکی سمرقندی، آدم‌الشعراى شعر فارسی در کفه دیگر جای گرفته است. امرؤ القیس، روزنه‌هایی از حکمت جاهلی را با استمداد از فطرت و تعالیم گذشته و تجربه زندگی در اشعارش پیاده کرده و رودکی نیز با همین مفاهیم یادشده، ولی با در دست داشتن گنجینه مهم‌تر، یعنی اسلام، که چشمه بینش و خردورزی است، پا به عرصه شعر نهاده است.

کلیدواژه‌ها: امرؤ القیس، رودکی، ادب فارسی و عربی، خردورزی و حکمت.

*. عضو هیئت علمی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی تهران، تهران، ایران.

** دانش‌آموخته ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی تهران، تهران، ایران.

n- mohseninia@ yahoo.com

۱- مقدمه

از دیرباز مفاهیم اخلاقی و مؤلفه‌های آن، هیچ‌گاه برای زمان، مکان و نژادی خاص وضع نشده است. در تمامی مکاتب و مذاهب و ادوار تاریخی از مفاهیم اخلاقی و کلیات خلقت آدم و اولیاء الله سخن به عمل آمده است. در اعمال و اقوال بزرگان ادیان توحیدی و در کتب زبور، تورات و انجیل تا زبان قرآن محمدی، شاهد ظهور جلوه‌های اخلاقی هستیم. در این میان ادیبان و سخن‌سرایان فارسی و عربی، که در خاستگاه علم و معرفت بالیده‌اند و در شعر و شاعری تجربه‌ای دیرینه داشته‌اند، در الهام‌گیری از مفاهیم اخلاقی در اشعارشان بازمانده‌اند. این بهره‌مندی نشانگر تعهدات شاعر و جامعه به اخلاقیات و میزان به کارگیری آن در زبان شعر و ادبیات است.

دو ادب فارسی و عربی به جهت موقعیت جغرافیایی مشابه و فرهنگ و تمدن دیرینه، همواره در بسیاری از مشخصه‌ها اثرگذار و اثرپذیر بوده و منطبق بر هم عمل کرده‌اند. در میان شاعران دو ادبیات، رودکی، استاد شعر فارسی و *امروء‌القیس*، پیشگام چکامه‌سرایان عرب همواره در زیر ذربین ادب‌شناسان جهان قرار گرفته‌اند و تاکنون پژوهش‌هایی در مورد ویژگی‌های شاعری هر دو شاعر به گونه‌ی مجزا صورت گرفته؛ اما از حیث تطبیق مشترکات‌شان، با پژوهشی از این دست برخورد نکرده‌ایم. پس در این مقاله بر آن شدیم تا به بررسی یکی از این مضامین مشترک بپردازیم و آن پژوهش در جلوه‌هایی از حکمت و خرد رودکی و *امروء‌القیس* با استناد به ابیات دو دیوان شاعر بوده است. برای این مهم، ابتدا به وجود گرایش‌های حکمی و خردگرایانه در دو ادبیات اشاره کرده‌ایم و سپس با معرفی *امروء‌القیس* و رودکی و نیم نگاهی به زندگی این دو شاعر دیرینه، گزاره‌هایی از مضامین مشترک شعری اعلام کرده‌ایم و با این نگاه به بخش اصلی پژوهش، یعنی شناسایی ابیات حکمی و عقل‌مداری دو شاعر روی آورده‌ایم.

۲- رهیافتی بر حکمت و خرد در دو ادب فارسی و عربی

حکمت و خرد، دو مقوله مشابهی است که در ادبیات فارسی و عربی طیف گسترده‌ای از اشعار و آثار را به خود اختصاص داده است. حکمت در گنجینه لغت به معنای «دانش، داده، خرد و حکم عادلانه‌ای است که مبتنی بر معرفت واقعی بر حقیقت قضایا باشد» (مصاحب، ۱۳۴۵: ۸۶۵) تعبیر شده و در جای دیگر نیز «معرفت به مسائل زندگی و این که چگونه باید زندگی کرد» تعریف شده است. خرد نیز به گفته دهخدا / «ادراک تدبیر، فراست و زیرکی معنا شده است» (دهخدا، ۱۳۳۹: ۴۱۳). «در ادبیات فارسی، درون‌مایه برخاسته از افکار اخلاق‌گرایان مختلف، شاخه مهمی از ادبیات فارسی به نام ادبیات تعلیمی ایران را تشکیل می‌دهد. پند و اندرز و آموزه‌های زهدآمیز، گونه‌های رنگارنگ این ادبیات را شکل می‌دهد» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹). در ادبیات تعلیمی ایران از دیرباز آثار بسیاری به نظم و نثر درآمده که گاه با عنوان مستقل اندرزنانه آمده و گاه در لابلای آثار ادبی حکایت خردمندی را به رشته تعلیم و تعلم درآورده است. در ادبیات عربی نیز ما شاهد تجلی حکمت و خرد در آثار شعرای جاهلیت هستیم. «حکمت جاهلی همچون حکمت‌های دیگر دلیلی بر شیوه افکار و رشد عقلی شاعران و گستره فهم‌شان نسبت به مسائل انسان و اسرار هستی بوده است. حکمت جاهلی، تأملات و مشاهدات شعرای جاهلی است که در بیتی از شعر یا عبارتی در نثر ساخته می‌شود و مهم‌ترین موضوع‌های آن پیرامون مرگ، بخشش، سرنوشت انسان و حوادث روزگار است» (عبدالجلیل، ۲۰۰۱: ۱۴۹). پس می‌توان حکمت جاهلی را در نگاه اول، حاصل تجربه انسان جاهلی در گذر زندگی خویش دانست. شعر حکمی در دیوان‌های شعرا به فن مستقلی تبدیل نشده است و از لابلای اغراض مختلف می‌توان به آن دست یافت.

۳- زندگی و افکار امرؤالقیس

امرؤالقیس کنده شاعری است که در حدود سال (۱۳۰-۸۰ ق) یکی از بزرگ‌ترین

شاعران عرب بود. او از قبیله بنی آکل بن مرار و از خاندان سلطنتی یمن بود که به نجد کوچ کردند. «گمان می‌شود تولد او در اوایل قرن ۶ میلادی باشد. در باب ایام آغازین زندگی او در دوران جوانی جز اخباری اسطوره‌وار چیزی در دست نیست» (ضیف، ۱۱۱۹: ۲۳۶). نامش *حُندج* یا *ملیکه* بود، ملقب به *امرؤ/القیس*. پدرش حجر، بر عشایر بنی عطفان و بنی اسد حکمرانی داشت و مادرش *فاطمه*، خواهر *مهلهل* بود. از کودکی به سرودن شعر پرداخت. پدرش که شاعری را کسر شأن خانوادگی می‌دانست، او را به دَمون در جنوب جزیر العرب تبعید کرد. او در تبعیدگاه به خوش گذرانی می‌پرداخت تا اینکه روزی در مجلس خبر کشته شدن پدرش به دست بنی اسد به وی رسید. او مجلس را به هم زد و آهنگ جنگ با بنی اسد کرد و مردم بسیاری از بنی اسد را کشت و اسیر کرد. وقتی این خبر به شاهنشاه ساسانی رسید، ترکتازی *امرؤ/القیس* را در قلمرو ایران تحمل نکرد؛ پس به منذر حکمران حیره حکم دستگیری شاعر را داد. *امرؤ/القیس* از این خبر به وحشت افتاد و آواره و سرگردان بود تا آنکه در واحه تیماء از *سموئیل بن عادیا*، شاعر آن منطقه استمداد کرد و *سموئیل* او را پناه داد. *امرؤ/القیس* که در صدد انتقام گرفتن از امیر حیره، یعنی *رقیب حارث غسانی*، پادشاه بادیه الشام بود، نزد وی رفت و *حارث* نیز او را به *قیصر* امپراتور روم شرقی معرفی کرد. وجود امیر شجاعی مثل *امرؤ/القیس* ممکن بود برای رومیان مفید واقع شود. از این رو *امرؤ/القیس* در قسطنطنیه به گرمی پذیرفته شد و به حکمرانی در فلسطین منصوب شد. «قیصر، لشگر گرانی برای جنگ با منذر در اختیار *امرؤ/القیس* قرار داد؛ اما به خاطر جاسوسی فردی به نام *طماح* برای خدشه‌دار کردن هویت *امرؤ/القیس* و فریب دادن *قیصر*، پادشاه روم نقشه‌ای برای نابودی *امرؤ/القیس* کشید و با تن‌پوش مسموم کرده که به نشانه تکریم برایش فرستاده بود، او را مسموم کرد و به دنبال آن پوست تنش فرو افتاد. از این رو به ذوالقروح معروف شد و بعد از مدتی در گذشت.» (اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱۳۱)

«*امرؤ/القیس* را در ادبیات عرب پدر شعر جاهلی بلکه پدر شعر عربی خطاب کرده‌اند»

(ضیف، ۱۱۱۹: ۲۶۵). خواه از جهت پیشتازی او در فنونی که در آنها تسلط و مهارت یافته یا از حیث قدرت او در خلق توصیف و تشبیهات زیبا. موضوعات اساسی که *امرؤ/القیس* قبل از کشته شدن پدرش به آن پرداخته، بیشتر در قالب تشبیب و غزل قصصی و توصیفات طبیعت چون باران، سیل و یا اسب و وحوش بوده است. معلقه زیبایش با ۸۱ بیت آکنده از چنین موضوعاتی است که به حتم، شاعر در به کارگیری آن‌ها پیشرو بوده است. اما مرگ پدر تلنگری می‌شود تا از مستی به جهان عقل و دیده فرود آید و مسیر زندگی‌اش تغییر کند. او دچار حزن و اندوه عمیق می‌شود و به انتقام‌گیری از خون پدر به قیام برمی‌خیزد و از کوتاهی عمر و مرگ سخن می‌گوید و خود را در پی کسب مکارم اخلاقی می‌بیند. اشعار او الفاظی است محکم و خیالی نو و قریحه‌ای شکفته شده که با روحیه خطرپذیری شاعر معانی تازه‌ای را الهام می‌کند. «دیوان *امرؤ/القیس* بارها چاپ شده و اولین چاپ آن از دی سلان در پاریس به سال ۱۸۳۷ بوده و اعلم شنتمری آن را شرح کرده است» (همان: ۲۴۳).

۴- زندگی و افکار رودکی: ابو عبدالله جعفر بن محمد حکیم بن عبدالرحمن بن آدم به حکم قراین در اواخر حکومت صفاریان در رودک، قریه در ماورالنهر نزدیک سمرقند چشم گشود و به همین مناسبت او را رودکی نام نهادند. البته رودک را از نام یکی از آلات موسیقی هم مشتق کرده‌اند که شاعر در زدن آن مهارت به سزایی داشته است. از آغاز حیات او و کیفیت تحصیلاتش اطلاع دقیقی در دست نیست. «این موضوع که رودکی کور به دنیا آمده و همه عمر از روشنایی چشم محروم بوده، با وصف الوان و تشبیهاتی که در اشعارش آمده و دلیل بینایی اوست، سازگار نیست» (اته، ۱۳۵۱: ۲۵)

رودکی از دوران ظهور شهرت به سزایی پیدا کرد و هوش سرشار او، وی را شاعر دربار نصر بن سامانی (۳۰۱-۳۳۱) قرار داد. «امیر نصر بن سامانی که امیر خراسان بود، او را به قربت حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او به حد کمال رسید؛ چنان که گویند او را دویست غلام بود و چهارصد شتر و بعد از وی هیچ شاعر را

این مکتب نبود» (عوفی، ۱۳۸۹: ۳۸۸). «اما ظاهراً این ثروت رودکی تا پایان عمر شاعر باقی نماند و در پیری گردونه روزگار برخلاف خواسته‌اش چرخید و به مصائبی گرفتار آمد و سرانجام به سال ۳۲۹ در مکان تولدش روستای بنج به خاک سپرده شد» (صفا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۷۱).

در باب شاعریت رودکی بسیاری داد سخن داده‌اند. نفیسی از زبان سمعانی در کتاب «الانساب» می‌نویسد: «نخستین کسی که به فارسی شعر نیکو گفت، او بود و یا گفته نجاتی را به رشته تحریر درمی‌آورد که: نخست کسی که شعر خوب به فارسی گفت، او بود» (نفیسی، ۱۳۳۶: ۴۱۵). در جای دیگر او را «استاد شاعران و مقدم شعرای عجم خوانده‌اند» (صفا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۷۱) و یا «به تعبیر درست استاد فرروز/نصر، پدر شعر فارسی است» (یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۷). شاید این نام‌گذاری از آن روست که در تکامل شعر فارسی و طبع‌آزمایی در بسیاری از مفاهیم و قالب‌های شعری روزگار خویش آغازگر بوده است؛ سبک اشعار رودکی برگرفته از سبک خراسانی است؛ سبکی که از طلوع نیمه دوم قرن سوم تا قرن پنجم بر نخستین آثار نظم و نثر زبان جدید فارسی بعد از اسلام در ناحیه خراسان بزرگ منطبق شد. با مختصات زبانی و فکری و صوری مشخص که از مؤلفه‌های این سبک شعری «زبان طبیعی، ساده و به دور از اغماض است که به تبلیغ روحیه تساهل در زندگی و ترسیم اوضاع دربارها و محیط زندگی پرداخته می‌شود، شاعران با معارف پیش از اسلام آشنا هستند؛ شعر معشوق‌والایی ندارد و جنبه‌های عقلانی و تعادل بر جنبه‌های احساس چیره است. شعری برون‌گراست با موضوعاتی چون مرثیه، حکمت، وعظ، لغز، خمیره و حماسه و اشاره به قرآن و حدیث در آن کم است. قالب‌های رایج، مثنوی و رباعی است با صنایع لفظی اندک و تشبیهات حسی. روایات در شعر انعکاس دارد. معشوق، زمینی است نه آسمانی و رمز تأویل در شعرا راه ندارد. توجه به خرد و توصیه به علم‌آموزی فراوان است. پنندهای بیشتر شاعران عاقلانه است نه عارفانه و لحن شاعر در بیان آن ملایم است نه تند و بی‌باکانه»

(شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۰-۹۱).

رودکی این استاد سخن در دیوانش که شامل قصائد، مقطعات، رباعیات و مثنویات است، با بهره‌گیری از شاخصه‌های سبک خراسانی، به مضامینی چون مدح، رثاء، خمریه، تغزل، وصف طبیعت و امثال و حکم پرداخته است. در شمار ابیاتش اقوال بسیاری ذکر شده؛ «اما این بیان که رودکی توانسته باشد شبانه روزی صد بیت نظم کند و پس از ۴۰ سال دوره شاعری بعید می‌نماید که یک میلیون و سیصد هزار بیت از خود بگذارد» (نفیسی، ۱۳۳۶: ۴۲۱)، نشان از قدرت شاعر و نابودی طیف وسیعی از ابیات او دارد.

۵- بررسی و تطبیق اشعار حکمی و خردورزانه در شعر رودکی و امرؤالقیس

رودکی و امرؤالقیس از آنجایی که هر دو از پیشگامان در دو ادب فارسی و عربی هستند، در نوآوری و خلق مضامین جدید و استفاده از توصیفات و تشبیهات مهارت کم نظیری داشته‌اند. رودکی در فضای باطراوت سمرقند، در نعمت‌های فراوان، که از امیر سامانی به او می‌رسید غوطه‌ور بود؛ از این رو در دیوانش گاه با توصیفات زیبایی از طبیعت صامت مواجهیم؛ آنجا که قدوم بهار را به تصویر می‌کشد:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان گیتی بدیل یافت شباب از پس مشیب

(رودکی، ۱۳۸۲: ۶۸)

رودکی در دورانی که از عطای سامانیان به جاه و جلالی رسید، از وصف هم‌نشین خوشی‌هایش، یعنی شراب ناب و کهنه هم دریغ نکرد؛ به طوری که در قصیده‌ای بلند، می‌را چون طفلی خردسال می‌داند و چگونگی پیدایش‌اش را توضیح می‌دهد:

مادر می‌را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان

(همان: ۹۸)

امروءالقیس، شاعر یکه‌تاز عرب در فضای دیگر در جایی دور از شمات‌های پدر، در برهه‌ای که نه تب و تاب حکمرانی داشت و نه دیده بر کاروبار همگان گشوده بود، راه گشت‌وگذار، شکار و مجالست با زیبارویان را در پیش گرفت. در این مسیر او نیز از باران، این سرود طبیعت می‌سراید:

دیمه هطلاء فیها وطفٌ طبَّقَ الأرضَ تحریً وتدرٌ

(امروءالقیس، ۲۰۰۴: ۱۰۲)

ترجمه: «بارانی دائم و ملایم از ابری پرباران در نزدیکی زمین که زمین را در گستره خود فرا گرفته است»

در قصیده‌ای دیگر در مدح اسب، این چارپای نجیب، که همسفر ایام گشت‌وگذار و شکار اوست، زبان به مدح می‌گشاید:

لها حافرٌ مثلُ قعبِ الولیدِ رُكِبَ فیهِ وظیفٌ عجرٌ

(همان: ۱۰۷)

ترجمه: «آن اسب سم تنومندی دارد که داخل آن همانند درون کاسه‌ای که کودکان دارند واسع و بزرگ است و مچ و ساق تنومند و استواری بر آن سم قرار گرفته است».

و زیبایی زنان را در تمام روزگارش در خوشی و ناخوشی به رشته نظم درمی‌آورد:

و جیدِ کجیدِ الرِّئَمِ لیسِ بفاحشٍ إذا هی نصتُه و لا بمُعطلٍ
غداثُه مستشزراتٌ إلى العُلا تضلُّ العِقاصُ فی مُثنی و مُرسَلِ

(همان: ۴۳)

ترجمه: «گردنی گردنبند بسته و متناسب، که چون آن را بالا می‌گرفت جلوه غزالان سپیداندام بیابان را داشت. گیسوانش به بالا گراییده و در میان موهای بافته شده و رها شده، موهای مجعد او گم می‌شود».

دوره زندگی رودکی و *امرؤ القیس* با تفاوت چندین ساله از هم و با نظر به این که *امرؤ القیس* در دوره جاهلیت عرب و رودکی سنواتی پس از تولد اسلام و انتقال آن به مرز و بوم ایرانی پا به هستی نهاده‌اند، هر دو استاد سخن در بسیاری از گزاره‌ها شبیه هم هستند؛ در خلق تشبیهات، توصیفات، تغزلات و خمیه‌سرایی. البته بسامد این عناصر شعری، در شعر یکی زیاد و در قصاید دیگری کمتر به چشم می‌خورد؛ فی المثل: دیوان *امرؤ القیس* در مقایسه با دیوان رودکی آکنده از توصیفات و تشبیهات زنده از طبیعتی است که در قالب باران، ابر، سیل و عناوین دیگر تعریف می‌شود و طبیعتی که در وصف انواع شتر و اسب خلاصه می‌شود. رندی او در تصویرسازی ظریف‌ترین اندام زنان به اوج خود رسیده است که به حتم و رای توصیفات رودکی است. از این رو تنها درصد کمی از این هنرنمایی‌های *امرؤ القیس* را در دیوان رودکی مشاهده می‌کنیم. در مقابل رودکی، که وام‌دار سبک خراسانی و فرزند دوره اسلامی است، در جای جای دیوانش در قصاید کوتاه و بلند و تکبیت‌هایی که امروزه به شاهبیت و ضرب‌المثل تبدیل شده‌اند، حکمت، خرد و پند خراسانی به ودیعه نهاده است؛ چیزی که در دیوان *امرؤ القیس* به ندرت با آن برخورد می‌کنیم «که البته همین مقدار کم از حکمت که در شعر جاهلی پراکنده شده، از پختگی عقل یا تجربه حیاتی یا از بقایای تعالیم انبیا استمداد جسته است و این حکمت نزد جاهلیین تنها حقایق بر وفق نمونه‌های رایج و عالی در عصرشان بوده است» (آذرشب، ۱۳۷۹: ۵۴). *امرؤ القیس* نیز از نیروی عقل و خرد، که ریشه در فطرت انسانی دارد، بی‌بهره نبوده است. یاد مرگ و نیستی و متوجه کردن همگان به مکارم اخلاقی، گذر زمان و بی‌ثباتی مالکان و مملوکان نشانه‌های عنایت او به خرد و حکمت است.

همین دو بیت مصداقی است عینی از اندیشه حکمی شاعر، که زبان را خزانه‌دار آدمی می‌داند و سخاوتمندی را بخشش بی‌منت تعریف می‌کند:

إذا المرء لم یخزنْ علیه لسانه فلیس علی شیءٍ سواً بخزان

(امرؤ القیس، ۲۰۰۴: ۱۶۰)

أفسدت بالمنّ ما أوليت من نِعْمٍ لیسَ الکریمُ إذا أسدی بمنّان

(همان: ۱۶۳)

ترجمه: «آنگاه که انسان، زبانش خزانه‌دار (اسرار وجودی‌اش) نباشد چیزی غیر از زبان عهده‌دار این امر نخواهد بود».

ترجمه: «نعمت‌های نزدت را با منت نهادن فاسد کردی. بخشنده در جودش منت به خرج نمی‌دهد».

با نگاه تیزبینانه به عناصر شعری دو شاعر به سهولت می‌توان زمینه‌های پژوهش تطبیقی ادبیات هر دو را دریافت کرد. از آنجا که پژوهش مقایسه‌ای بین دو شاعر در تمامی مؤلفه‌های شعری مقالات عدیده‌ای را شامل می‌شود، خرد و حکمت را برای تطبیق انتخاب کرده‌ایم. عنصری که در اشعار امرؤ/قیس بسیار اندک مورد توجه قرار گرفته؛ به طوری که عده‌ای او را تنها شاعر زن و وصف پنداشته‌اند که به گمراهی مطلق گرویده است. شایان ذکر است که ما در پی سرکوب نظرات پیرامون این شاعر نیستیم؛ بلکه برآنیم تا دریچه جدیدی از نگاه‌ها و نظرات را به سمت شاعر بگشاییم. در ادامه با ذکر نمونه‌هایی از اشعار هر دو شاعر به بررسی و تطبیق آنها خواهیم پرداخت.

۵-۱- ستایش مجد و بزرگی

علی‌رغم بی‌بندوباری و مستی و خوش‌گذرانی امرؤ/قیس، طلیعه‌ای از مجد و کرامت را در این دو بیتش مشاهده می‌کنیم که البته در دورانی که هوای انتقام از پدر را در سر می‌پروراند، از خواری و زبونی فاصله می‌گیرد و سعی‌اش را در مال و معیشت خلاصه نمی‌کند. از مجد ریشه‌دار و پایه‌ای سخن می‌گوید و اینکه چرا باید به کسب عیش پرداخت. از نظر او، خطر کردن از شاخه‌ها و بن‌مایه‌های مجد و بزرگی است:

فَلَوْ أَنَّ مَا أَسْعَى لِأَدْنَىٰ آءِ كَفَانِي، و لِمَ أَطْلُبُ، قَلِيلٌ مِنَ الْمَالِ
وَلَكِنَّمَا أَسْعَى لِمَجْدٍ مُّؤَثَّلٍ و قَدْ يُدْرِكُ الْمَجْدَ الْمُؤَثَّلَ أَمْثَالِي
وَمَا الْمَرْءُ مَا دَامَتْ حُشَاةٌ نَفْسِهِ بِمُدْرِكِ أَطْرَافِ الْخُطُوبِ وَ لَا أَلِي

(همان: ۱۳۹)

ترجمه: «و اگر برای رزقی اندک و ناچیز تلاش کنم برایم اندکی دارایی کافی است؛ بیشتر از آن را نمی‌خواهم؛ اما من به دنبال مجد و شکوه اصیل و ریشه‌دار هستم و افرادی چون من به آن دست می‌یابند. انسان تا واپسین دم گریبانگیر حوادث و خطرات است و شانه خالی نمی‌کند».

رودکی نیز، که شاعری آکنده از خرد و عقل و حکمت دارد، رهیافت‌های مجد و فضیلت را در ابیاتی توضیح می‌دهد و این که با سعی و تلاش می‌توان بافضیلت شد؛ راه به سوی دستیابی علم و بزرگی انبیا باز است و نگاه‌داشت روح در زندان تن جایز نیست:

اندر بالای سخت پدید آرند فضل و بزرگ‌مردی و سالاری

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۱۲)

مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب چه آب جویم از جوی خشک یونانی؟
برای پرورش جسم و جان چه رنجه کنم؟ که حیف باشد روح‌القدس به سگبانی

(همان: ۱۱۳)

۵-۲- بی‌اعتنایی به دنیا؛ دنیامداری با نگاه به ناپایداری آن

سرتاسر دیوان *امرؤ القیس* بازتابی است از زندگی عملی شاعر که چگونه روزگار را در مستی و خوشگذرانی و شکار گذرانیده است و گاه خود شاعر، دیگران را هم به زندگی در پرتو این اندیشه و عمل توصیه می‌کرده است. او همگان را به لذت‌جویی دعوت می‌کند و هشدار می‌دهد که وقت کم است و عمر کوتاه، تا زنده‌ایم باید لذت ببریم، امروز بهتر از فرداست. به

حتم دوره‌ای از زندگی شاعر، که سراسر لذت مجالست با زنان، شکار و طبیعت‌گردی بوده، الهام‌بخش این اندیشه شده است:

تَمَتَّعُ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ فَانِي من النشوات و النساء و الحسان
(امرؤ القیس، ۲۰۰۴: ۱۵۹)

ترجمه: «از دنیا بهره ببر، از سرمستان و زنان و زیبارویان؛ چرا که تو نابودشدنی هستی».

و در جای دیگر با نگاه به خرابه‌های دیار تنها کسی را که غم و اندوه کمی داشته باشد و با مصائب بیتوته نکرده باشد، امیری پایدار می‌داند:

أَلَا عِمَّ صَبَاحًا أَيُّهَا الطَّلُّ الْبَالِي وهل يَعْمَنُ مَنْ كَانَ فِي الْعُصْرِ الْخَالِي
وَهَلْ يَعْمَنُ إِلَّا سَعِيدٌ مُخَلَّدٌ قَلِيلُ الْهَمُومِ مَا يَبِيتُ بِأَوْجَالِ
(همان: ۱۳۵)

ترجمه: «هان، ای خرابه‌های دیرینه، صبحت خجسته باد! آیا جاودانه می‌ماند آن که در زمان گذشته بوده است؟ تنها فردی که غم اندکی دارد و با مصیبت و درد بیتوته نکرده ماندگار است و عمر طولانی دارد».

مطابق مضمون بیت /امرؤ القیس را در ابیات رودکی مشاهده می‌کنیم:

باد و ابرست این جهان، افسوس! باده پیش آر، هرچه باداباد
شاد زی، با سیاه‌چشمان، شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
نیک‌بخت آن کسی که داد و بخورد شوربخت آن که او نخورد و نداد
(رودکی، ۱۳۸۲: ۷۴)

۵-۳- اعتقاد به فناپذیری دنیا

/امرؤ القیس با تجربه این روزگار، پایداری چیزی را همیشگی نمی‌داند و معتقد است که بالاخره هر قدرت و نیروی زمینی در مقابل روزگار سر تسلیم فرود می‌آورد:

أَلَا إِنَّمَا الدَّهْرُ لَيَالٍ وَ أَعْصُرٍ وَ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ قَوْمٍ بِمُسْتَمِرِّ

(امرؤالقیس، ۲۰۰۴: ۹۸)

ترجمه: «هان بدان که روزگار، روز و شبی بیش نیست و هیچ چیز پایدار همیشگی نخواهد ماند».

رودکی گویی هم‌نوا با این اندیشه/ امرؤالقیس داد سخن می‌دهد که ای انسان:

بر کشتی عمر تکیه کم کن کین نیل نشیمن نهنگست

(رودکی، ۱۳۸۲: ۷۲)

۵-۴- اعتقاد به مرگ

«شاعر جاهلی توجهی به سوال کردن از آغاز خلقت و روزگارش ندارد؛ بلکه فقط توجه او به پایان زندگی‌اش است و در ذهن او مشکلی است درونی و آن مشکل مرگ است». امرؤالقیس بر سر مزار زنی فطرتاً به قضیه مرگ اندیشیده و این مسأله را در قالب ابیاتی بیان کرده است. او که بعدها در جوار همین زن به خاک سپرده شد، از غربت مردگان و بی‌بازگشتی آدمیان دم می‌زند:

أَجَارَتْنَا إِنَّ الْخُطُوبَ تَنُوبُ وَ إِنِّي مُقِيمٌ مَّا أَقَامَ عَسِيبُ
أَجَارَتْنَا مَا فَاتَ لَيْسَ يَوُوبُ وَ مَا هُوَ أَتٍ فِي الزَّمَانِ قَرِيبُ
وَ لَيْسَ غَرِيبًا مِنْ تَنَاءتِ دِيَارُهُ وَ لَكِنَّ مَنْ وَارَى التُّرَابَ غَرِيبُ

(امرؤالقیس، ۲۰۰۴: ۸۳)

ترجمه: «ای همسایه ما همانا مصائب گریبانگیر می‌شوند و من اقامت‌کننده‌ام آنجا که عسیب قرار دارد. ای همسایه‌ام آن که بمیرد برگشتی در کار او نیست و مرگ در روزگار، امری نزدیک است. کسی که وطنش دور است، غریب نیست؛ بلکه آن شخصی که در تل خاک پنهان می‌شود غریب و تنهاست».

«در تاریخ کهنسال شعر فارسی، نخستین شاعری که این موضوع را به بهترین شکل

همراه با تمثیلاتی آموزنده بیان داشته، پیشاهنگ چکامه‌سرایان رودکی سمرقندی است.» (رزمجو، ۱۳۶۹، ج ۱-۲: ۳۲۴). یاد مرگ، آدمی را به اغتنام صحیح از فرصت‌ها و ضایع نکردن عمر و برخورداری از نعمت‌های خداوندی برمی‌انگیزد و او را از مردم‌گریزی و ترک دنیا می‌رهاند:

رفت آن که رفت و آمد آن که آمد	بود آن که بود، خیره چه غم داری؟
مستی مکن، که ننگرد او مستی	زاری مکن، که نشنود او زاری
شو، تا قیامت آید، زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری؟

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۱۱)

هر که را رفت، همی باید رفته شمری هر که را مرد، همی باید مرده شمرا

(همان: ۶۵)

۵-۵- توجه به مکارم اخلاقی

امروءالقیس از دوگانگی برخورد انسان با زمانه سخن می‌راند. از سویی می‌بیند که همگان به سوی امر غیب و پنهانی شتابان در حرکتند. امری که هیچ از آن نمی‌دانند و در عین حال خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها همه را مجذوب خود کرده است و انسان‌ها حقیقت سفر و سرنوشت‌شان را نمی‌دانند. حتی با وجود آگاهی از این حقیقت در مقابل آن راهی که باید بروند، نمی‌روند. این شیوه تمام زندگان است. شاعر با آگاهی و هوشیاری به این حقیقت، تمام همت خود را در کسب مکارم اخلاقی به کار می‌گیرد:

كُلُّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ صَارَتْ	إِلَيْهِ هِمَّتِي، وَ بِيهِ اِكْتِسَابِي
أَرَانَا مُؤَضَعِينَ لِأَمْرِ غَيْبٍ	وَ نُسَحَّرُ بِالطَّعَامِ، وَ بِالشَّرَابِ

(امروءالقیس، ۲۰۰۴: ۷۸)

ترجمه: «همت خود را بر کسب تمام مکارم اخلاقی به کار می‌گیرم. ما را می‌بیند که دو موضع‌گیری در پیش گرفته‌ایم؛ از سویی به سوی امر پنهانی (در حرکتیم؛ یعنی مرگ) و از

سویی مسحور خوردن و آشامیدن شده‌ایم».

رودکی نیز علاوه بر اظهار علاقه به مکارم اخلاقی، سعی دارد تا شیوه‌های عملی از حکمت و مکارم اخلاقی را در پرتو ابیات و قصایدش نشان دهد. او با تبیین وظایف فردی و اجتماعی انسان که بی‌گمان حاصل دانش‌آموزی و تجربه‌اندوزی اوست و با نصایح اخلاقی و رهنمودهای ارزشمند، که خود عصاره‌ای از تعلیمات عالیه اسلامی است، راه و رسم زندگی شرافتمندانه را تفسیر و توجیه می‌کند. در باب قناعت چنین لب به سخن می‌گشاید:

با داده قناعت کن و با داد بزی در بند تکلف مشو، آزاد بزی
در به زخودی نظر مکن، غصه نخور در کم زخودی نظر کن و شاد بزی

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۲۵)

و چه شاعرانه پندنامهٔ زمانه را بر همگان قرائت می‌کند:

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه، چون نگری، سر به سر همه پندست
به روز نیک کسان، گفت: تا تو غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومندست

(همان: ۷۱)

در ابیاتی دیگر چون مبلغ دینی برشکر نعمت‌ها و عدم کوتاهی در واجبات داد سخن می‌دهد:

واجب نبود به کس بر، افضال و کرم واجب باشد هرآینه شکر نعم
تقصیر نکرد خواجه در ناواجب من در واجب چگونه تقصیر کنم؟

(همان: ۱۲۱)

او در جای دیگر «از اندیشهٔ بشردوستی و توصیه به ایثار، که عمدتاً نتیجهٔ جهان‌بینی‌ای است که اسلام و پیروان آن دربارهٔ انسان و موقعیت خطیر او در نظام هستی قائل هستند» (رزمجو، ۱۳۶۹، ج ۱-۲: ۲۷۵).

گر بر سر نفس خود امیری، مردی بر کور و کرار نکته‌گیری، مردی

مردی نبُود فتاده را پای زدن

گر دست فتاده‌ای بگیری، مردی

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۲۴)

۵-۶- خدامجوری

با تورق دیوان *امرؤ القیس* به اشعاری برمی‌خوریم که سرود کائنات را به گوش همگان می‌رساند. او با نگاه به ابری که خداوند به تعبیر او، رحمان آن را برای سیرابی اراضی خشک فرستاده و ستارگان روشنی‌بخش و بادهایی که جاروکش زمینند؛ همه عجایب هستی را موازینی می‌داند که خداوند آنها را ساخته و پرداخته است. او با همان زبان ساده جاهلیت، خداوند خشکی‌ها را مقیاس و معیار هستی معرفی می‌کند. اعتقاد به وجود اله و رب به حتم اعتقادی است درونی و از شعله فطرتی سرچشمه می‌گیرد که هیچ‌گاه به خاموشی نمی‌گراید:

رَوَىٰ بِهَا مِنْ مُحَوِّلِ الْأَرْضِ أَيْبَاسَا	تِلْكَ السَّحَابُ إِذَا الرَّحْمَانُ أَرْسَلَهَا
شَبَّهْتُهَا فِي سَوَادِ اللَّيْلِ أَقْبَاسَا	تِلْكَ النُّجُومُ إِذَا حَانَتْ مَطَالِعُهَا
كَفَىٰ بِأَذْيَالِهَا لِلتَّرَبِّ كَنَاسَا	تِلْكَ الرِّيَّاحُ إِذَا هَبَّتْ عَوَاصِفُهَا
رَبُّ الْبَرِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ مَقْيَاسَا	تِلْكَ الْمَوَازِينُ وَ الرَّحْمَانُ أَنْزَلَهَا

(امرؤ القیس، ۲۰۰۴: ۱۱۱)

ترجمه: «این ابرها آنگاه که خدای رحمان آنها را می‌فرستد زمین خشک از بارش آن سیراب و خیس می‌شود. ستارگان آنگاه که وقت طلوعشان فرا می‌رسد، در سیاهی شب چون اخگرهایی هستند. بادها آن زمان که توفان‌هایش به پا می‌خیزد با گستره دامن‌گیرش برای نظافت زمین کافی است. این‌ها معیارهایی است که رحمان آن‌ها را فرستاده، پروردگار خشکی‌ها مقیاس و معیار همه چیز بین مردم است.»

رودکی نیز در سال‌هایی که زبان پارسی، نخستین حرفش را از اسلام محمدی می‌گرفت، در کشاکش دوره قبل و بعد از اسلام، به اعتقاد الهی، که البته جلوه‌ای روشن به خود گرفته،

از قدرت لایزال خداوندی سخن می‌گویند و به همگان توصیه می‌کند که کار و بار خود را به خدا بسپارند؛ چرا که جهان به کام خداوندی است که هر چه را اراده کند خلق می‌کند:
دل تنگ مدار، ای ملک، از کار خدایی آرام و طرب را مده از طبع جدایی
(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۱۵)

بیا دل و جان را به خداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم
(همان: ۹۷)

این کار سمایی بود، نه قوت انسان کس را نبود قوت به کار سمایی
(همان: ۱۱۶)

۵-۷- توجه به پستی و بلندی‌های روزگار

نقطه پرگار / امرؤ القیس، پیوسته زوایای مختلف روزگار را ترسیم کرده است. از بی‌ثباتی و بی‌وفایی و گذر رعدآسای آن سخن گفته و در اینجا هم از صخره و سنگ (مشکلات)، که به تعبیر ما در مسیر رودخانه زندگی قرار دارد، هشدار می‌دهد:

أُرْجَى، مِنْ صُرُوفِ الدَّهْرِ، لِيناً و لَمْ تَنْغَلْ عَنِ الصُّمِّ الْهَضَابِ

(امرؤ القیس، ۲۰۰۴: ۷۸)

ترجمه: «از تغییر و تحولات روزگار نرمی را آرزو دارم. تو از صخره‌های سخت (مشکلات) غافل نباش.»

رودکی هم از ناهمواری گیتی می‌گوید:

هموار خواهی گیتی را؟ گیتیست، کی پذیرد همواری؟

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۱۱)

جهان همیشه چو چشمی ست گرد و گردانست

همیشه تا بود آیین گرد، گردان بود

(همان: ۸۲)

نتیجه

امرؤ القیس علی رغم زندگی در دوره جاهلیت، یکی از دوره‌های تاریک بشریت و رودکی با پرورش در بطن اسلام نوباوه، هر دو این پیش‌آهنگان شعر عربی و فارسی با زندگی در بین‌النهرین، این خاستگاه عقل، خرد و حکمت و نیز استمداد از تعالیم الهی و فطری، تجارب روزگار و معارف اسلامی به منادیان به کارگیری حکمت در قالب ابیات شعری معرفی شده‌اند. امرؤ القیس، که اوج لذت و خوش‌گذرانی را تجربه کرده، در تعالیم خردگرایانه بیشتر از نیستی و مرگ و ناپایداری زر و زور دم می‌زند و رودکی فراتر از امرؤ القیس علاوه بر نیستی، فنا و گذر عمر، ستایش خرد و جنبه‌های عملی اخلاق را بیشتر مطرح می‌کند. پس حکمت و خرد از دیرینه‌ترین زمان‌ها در دفتر شعر شاعران پارسی و عربی راه یافته است و این نکته‌ای بس قابل تأمل است. اگرچه در دیوان امرؤ القیس و رودکی به اشاره‌های آنها در باب دنیا و تعلقات آن بیشتر برمی‌خوریم، نشانه‌هایی از خردورزی را نیز در کلام آنها مشاهده می‌کنیم.

کتابنامه

- ۱- آذرشب، محمدعلی. (۱۳۷۹). *الأدب العربی و تاریخه حتی العصر الأموی*. تهران: سمت.
- ۲- اته، هرمان. (۱۳۵۱). *تاریخ ادبیات فارسی*، مترجم: دکتر رضا شفق‌زاده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- ۴- امرؤ القیس. (۲۰۰۴م). *دیوان*، شرح عبدالرحمن المصطاوی. بیروت: دارالمع.
- ۵- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۹). *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- رزمجو، حسین. (۱۳۶۹). *شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی*، جلد ۱ و ۲. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۷- رودکی سمرقندی. (۱۳۸۲). *دیوان*، بر اساس نسخه سعید نفیسی. تهران: نگاه.
- ۸- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). *سبک‌شناسی شعر*. تهران: فردوس.
- ۹- صفاء، ذبیح الله. (۱۳۸۷). *تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی*، جلد اول. تهران: فردوس.

- ۱۰- ضیف، شوقی. (۱۱۱۹). تاریخ الادب العربی. القاهر: دارالمعارف.
- ۱۱- عبدالجلیل، یوسف حسنی. (۲۰۰۱). الأدب الجاهلی قضايا و فنون ونصوص. القاهر: مؤ المختار.
- «... (yL" : ... ü ... ü ...»
- «... فصلنامه ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. س ۵.
- ۱۳- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۱۴- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۴۵). دایر المعارف فارسی، جلد اول، تهران: فرانکلین.
- ۱۵- نفیسی، سعید. (۱۳۳۶). محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۶۷). چشمه روشن. تهران: علمی.